

دفتر شکلاتی



فرزاد بیان

چاپ همه یا بخشی از این اثر بدون دریافت اجازه‌ی کتبی از نویسنده مجاز نیست.

ارتباط با نویسنده (موجب دلگرمی نویسنده است):

وبسایت: Farzadbayan.com

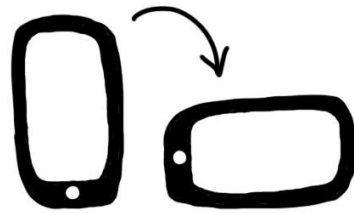
ایمیل: farzadbayan در Gmail

اینستاگرام: @farzad.bayan

توییتر: @farzad_bayan

تلگرام: @bayanz

تیر ۱۳۹۷



افقی بخوانید



مرهم سختی‌های زندگی یک چیز است: شکلات تلخ با مغزی بادام
دختر شکلاتی این را گفت و بسته را باز کرد آرام

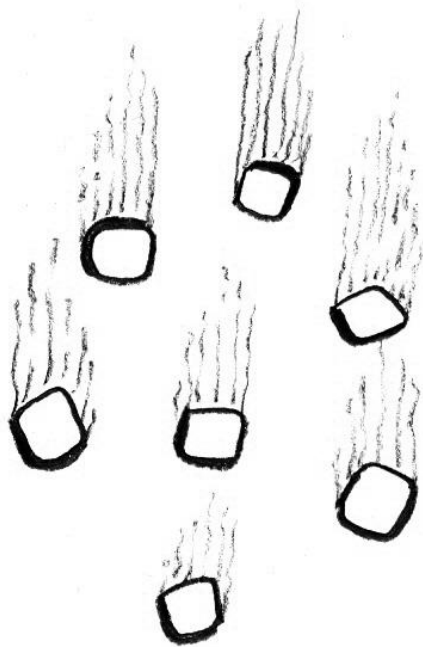
مردم حرف مفت زیاد بلدند، ولی راه حل عملی چی؟ هیچ
تو چی؟ تو عشقی. عشقی تلخ، اما شیرین‌تر از انگشت‌پیچ



کسی را به درونم راه نیست، کسی از اسرارم آگاه نیست
ولی تو، ای سیاه من، بیا که دلم بی تو آرام نیست

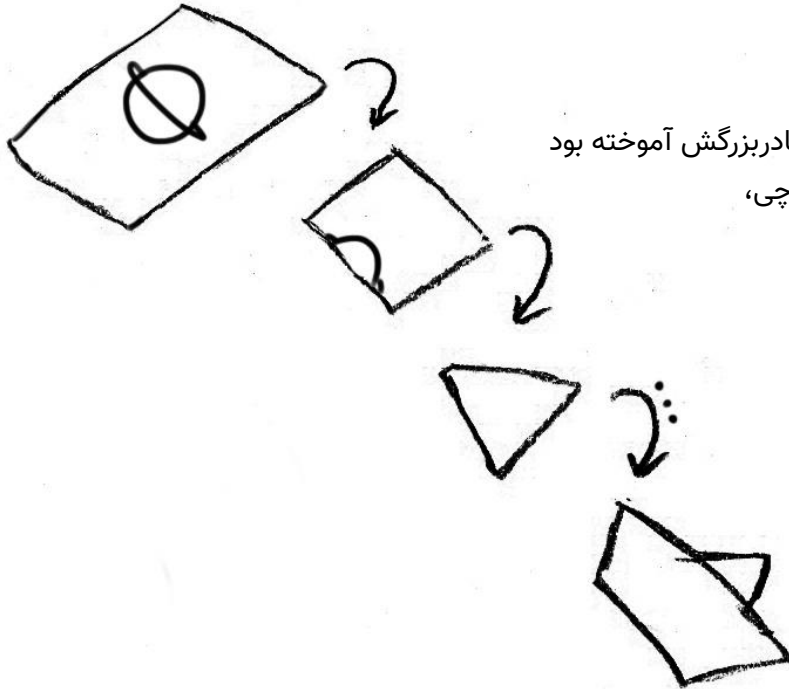
آن سیاه که رفت روی فرش قرمز گوشتی
حضار سفیدروی چپ‌چپ نگاهش کردند

همین که دروازه بسته شد حمله آغاز کردند
تکه‌تکه، خرد، خمیر و آسیابش کردند



دختر شکلاتی شیرجه زد در لذت، مست طعم تلخش شد
 کمی دست و پا زد آنجا و آخر، استخر بزاقش خشک شد

ولی حال داد، آرامش کرد
 ذهن سرکشش اش را خوابند، رامش کرد
 حالا می‌توانست به چیزهای دیگر فکر کند:
 عشق، فلسفه، زیبایی‌شناسی
 مهم نیست چقدر فرهیخته باشی،
 وقتی تشنه‌ای جز آب چیزی نمی‌شناسی



پوسته را برداشت و تایی زد، اوریگامی را از مادر بزرگش آموخته بود
 نه راستش از اینترنت یاد گرفته بود، حالا هرچی،
 چند تا زد و قایقی ساخت زود

از سازه‌اش غره شد، به خود بالید
 نوک قایق را گرفت و نوک لبش مالید

آن اطراف جویی بود؛ گفش لجن، رویش تخم مگس‌ها
دختر شکلاتی گفت: به تو می‌سپارمش ای رود، ببر عشقم را به دوردست‌ها

قایق به آب انداخت و به نشانه‌ی بدرود
فوتی کرد و قایق دور دور شد زود





روزها گذشت و این کار دختر بود
شکلات بخور، قایق بساز، در آب بنداز
تا این که صورتش جوش زدن کرد آغاز
همه جای آن دشت صاف پر شد ز دست انداز
دخترک به دکتر شتافت سراسیمه
آزاد ویزیت شد چون نداشت بیمه

خیلی خب دخترم اول پلیز ریلکس
دوم اراده باید. یه لحظه هم نکن مکس

به من گوش کن، نه هیچ کس
رژیمتو بکن تو برعکس

شیرینی، چربی و شکلات
به جاش بخور تو سبزیجات

از طریق این اصلاحات
حل می شه همه مشکلات

دختر شکلاتی تا اومد بگه آخه خیلی سخته
دکتره گفت خب خدا فظ کلی مریض تو نوبته





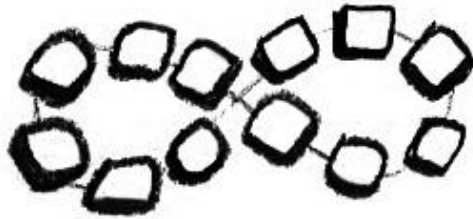
آن طبیب گرچه کند درد را دوا از راه پوست
حیف نمی‌داند که در انسان رهبر کل قوا این مغز اوست

از مطب بیرون جهید فریاد زد:
من می‌توانم می‌توانم می‌توانم!
من شکستت می‌دهم ای جوش
با هر چه دارم در توانم در توانم در توانم!

روز اول گذشت به نرمی سرکشیدن شیرموز
اصلاً نفهمید کی شب شد انگار زمان بریده بود ترمز

چقدر آسان است سرکشیدن شیرموز؟
شکست عادت برای یک روز همانقدر آسان است

تازه از فردای روز دوم است که می‌فهمی
بخش سخت ماجرا توالی و تکرار است





قایقی تنها بر آب
رنگ دریا چون شراب

قایق آرام و خمار
اندرونش پر ز بار

یکهو کفش سوراخ شد
توی قایق پر آب شد

طبق بدیهی‌ترین قوانین
جسم چگال می‌رود پایین

جعبه‌های شکلات نغله شد در عمق آب
کابوس تمام و دخترک از خواب پرید با اضطراب

چه می‌خواست بگوید این رویا؟

کاش یونگ هنوز بود در این دنیا

ولی راستش لازم نیست روان‌شناس باشی

تا بدانی چه بر سر آدم می‌آورد غم‌ها

شکلات مرهم درد این آدم بود

و او حالا شده بود تنها





هدیه‌ای داد دخترک را زندگی
باز کرد توش این بود: افسردگی

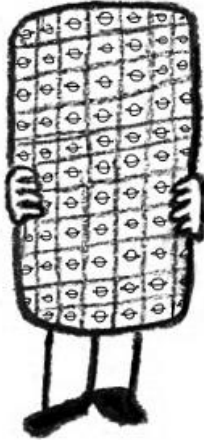
روزها تاریک بود حتی زیر نور مهتابی
ولی رژه‌ی فکرها عمراً می‌گذاشت بخوابی

چرا همش تو تختم؟

چرا این‌قدر بدبختم؟

چرا چرا چرا؟

چرا چرا چرا؟



روزی کسی صدا زد دختر را از خیابان
از این صدا حیران شد هرگز نداشت او مهمان

در را گشود و او دید چیزی مثل نقاشی
نمی فهمی چی می گم تا تو آنجا نباشی



سلام بانو می‌خواهم لطفاً مرا ببخشی
حق دارید که ببینید رفتارم را آنا رشی
فکر کنم که بهتر است تا تو در را دودستی
تا لحظاتی دیگر در صورتم نبستی
اصل قضیه را من تعریف کنم با دقت
قبول داری این روزها ملت ندارند طاقت؟
کی هستم من؟ من هستم رفتگر شهرداری
از آشغال و کثافت شهر را کنم من عاری

جارویم را می‌شستم در جویی در خیابان
دیدم که چیزی دارد سمتم آید شتابان

قایقی تنها بر آب
نه نمی‌دیدم سراب

در این جوی منجلاب
مرا کرده انتخاب





قایق را برداشتم و زود در جیبم گذاشتم
دیگر تنها نبودم؛ یک دوست کنارم داشتم



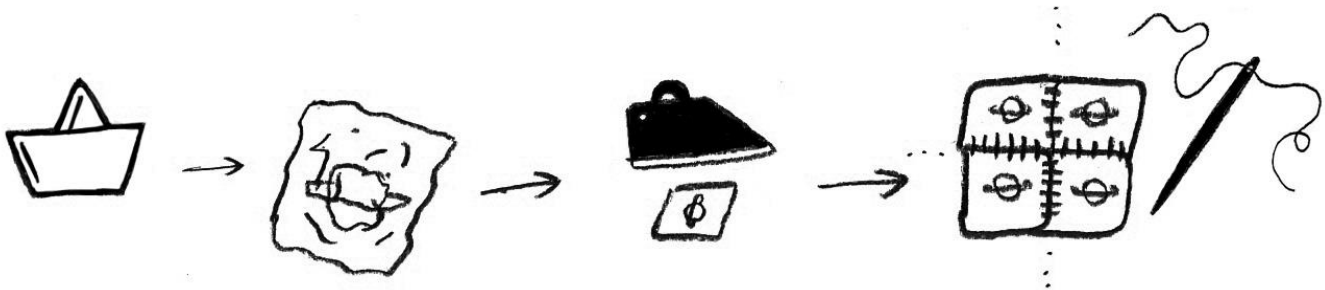
فردای آن روز که باز جارو را کردم در آب
قایقی دیگر آمد باورنکردنی بود حتی تو دنیای خواب
روزها گذشت و هر روز یک قایقی می‌آمد
من بندری شلوغ و بسیار پر درآمد

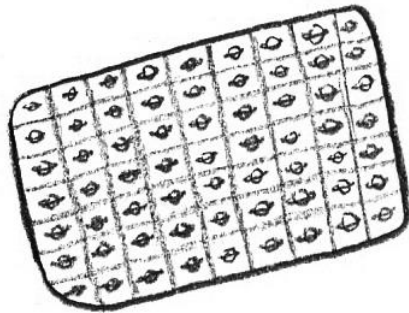


روزی از روزها در میانه‌ی استحمام
به فکر رسید قایق‌ها را کنم ادغام

یوریکا کنان بیرون زدم
تای قایقو بهم زدم

کاغذشو اطو زدم
بهم دیگه وصله زدم





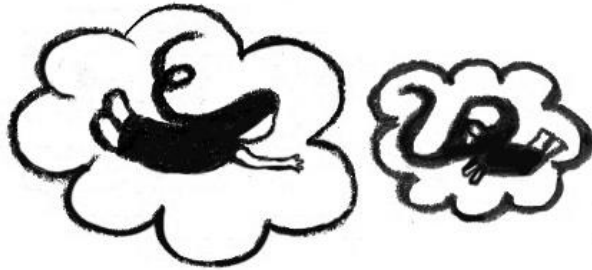
حالا بیا تا با هم از تابلوی چل تکه
یک قایقی بسازیم آبی ازش نچکه



دختر شکلاتی چشمش برق زد
حتماً کسی به فیوز دلش دست زد
با این که پسره خیلی فک می‌زد
عاشقش شد مرغ دلش پشتک زد
آه! تکه پاره‌های وجودم را تو دوختی مرد!
آتش عشقم تو باز افروختی مرد!



دخترک کاغذ را گرفت و با چند تا
قایقی ساخت گولاخ و بی همتا



- پاشو بریم از این غم‌دونی فرار کنیم
- یکم وایسیم یه چند روزی رو فکر کنیم؟
- خاک رو بکن تا همینجا گذشته رو ما چال کنیم
- پول نداریم با بی‌پولی چی کار کنیم؟
- تو جزیره مفتکیه. لازم نداریم کار کنیم.
- بزن بریم تا جوونیم که حال کنیم.



آن دو شدند با قایق سوی دریا روانه
مردم به هم می‌گفتند آنها هستند دیوانه
شیر نارگیل و ماهی کبابی به بدن زدند
دور آتش نشستند و گیتار زدند
زیر آفتاب برنزه شدند البته قبلش کرم زدند
خلاصه به هر کاری که تو فکر کنی دست زدند
تا که چشم به هم زدند
دیدند به پای هم پیر شدند

نوچ... اصلاً سراغشان نیامد سوال خانمان سوز «خب که چی؟»
اصلاً نگفتند خب چهار روز تو جزیره زندگی کردیم «بعدش چی؟»

اصلاً ناف معنا را در جزیره بریده‌اند با قیچی
کسی مبتلا نمی‌شود در جزیره به پوچی

اگزستانسیالیسم ندارد در جزایر نمایندگی
آنجا مطرح نمی‌شود سوالی در باب زندگی





این بود داستان عاشقانه‌ی دختر شکلاتی
گذر از شوربختی و رسیدن به خوشبختی

مدیونی تو یک‌درصد به این قصه شک کنی
امیدوارم در ذهنت این داستان را حک کنی

پایان